



همای ادب

گذری بر حیات پربار استاد دانشمند

مرحوم جلال الدین همایی

محمدحسین ریاحی*

همایی- از فضیلت عصر و از آن عده شاعرانی است که در کنار شعر، پیمودن مدارج و مراتب علمی را برخویش فریضه می‌شمرده‌اند. وی از افاضل اصحاب و شاگردان عارف کامل ملامحمد کاشانی معروف به آخوند کاشی (م: ۱۳۳۳ هـ ق) بوده است. او همچنین در فن خطاطی نستعلیق دست داشته و از شاگردی استاد میرزا عبدالرحیم افسر، خطاط بزرگ نستعلیق بهره‌مند گردیده است. از آثار طرب در کتیبه‌نویسی، کتیبه سردر مسجد ملاحسین کرمانی در محله گلپهار اصفهان، کتیبه تیمچه ملک واقع در بازار بزرگ و کتیبه داخل صحن مسجد رکن الملک را در تخت فولاد باید نام برد. استاد جلال‌الدین همایی در کودکی از تربیت مادری صالح و پرهیزگار نیز برخوردار بود.

در باب تعلیمش در آن سن و سال نوشته است:

«از چهار، پنج سالگی در نزد پدر و مادر خود به درس و مشق نشستم. درسی را که پدر به من می‌داد مادر تکرار می‌کرد و در یاد گرفتن آن مرا کمک می‌کرد. بطوری که مادرم در خواندن

استاد جلال‌الدین همایی، از جمله دانشوران، ادیبان و محققان بزرگ و گرانمایه عصر ماست که او را باید از استوانه‌های ارجمند و عالی‌مقام نه تنها در اصفهان بلکه در ایران اسلامی دانست. نقش استاد همایی در احیای فرهنگ اسلامی و زبان و ادبیات فارسی و موارث پرارزش گذشتگان در زمینه‌های مختلف علمی و فرهنگی ستودنی است که به بخشی از آن اشاره خواهیم داشت.

وی در خانواده‌ای از اهل فضل، شعر، ادب و هنر و در تاریخ اول رمضان سال ۱۳۱۷ هجری قمری مطابق با ۱۳ دی ماه ۱۲۷۸ شمسی در محله پاتلعه (از محلات جنوب شرقی قدیم اصفهان) و در خانه موروثی پدر که هم‌اکنون از جمله منازل قدیمی و جالب آن محل است، متولد گردید. پدرش میرزا ابوالقاسم محمدنصیر متخلص به «طرب» فرزند «همای شیرازی» بوده است. دیگر پسران هما نیز از زیدگان و فرهیختگان علم و ادب عصر خود بوده‌اند، که به «عنقا» و «سها» تخلص داشته‌اند. طرب به نوشته فرزندش- استاد



از چهار پنج سالگی در نزد پدر و سایر
خود به درس و مشق نشستیم. درسی را که
پدر به من می‌داد، مدام تکرار می‌کرد و در یاد
گرفتن آن مرا کمک می‌کرد. بطوری که من در
در خواندن قرآن و ادعیه مأثوره، گلستان و
غزلیات حافظ نه من کمک کرده و پس من
سمت بسیاری یافته است.

یادآوری این خاطره‌ها از زندگی تحصیلی آن بزرگ و
بزرگانی چون او نه فقط برای کسانی که در طلب علم تازه کار و
کم‌بضاعت هستند مایه دلگرمی و دلپستن به کار و زندگی
است، بلکه آشکار می‌سازد که چگونه از میان خانواده‌های
مرفه و مال‌اندوز کمتر متفکر و دانشمند بیرون آمده است.
باری حاصل درس و بحث در حوزه قدیم و مطالعه فقه و
اصول و کلام اسلامی تألیف و تدوین «دوره کامل فقه»، «رساله
ارث و تاریخ میراث در اسلام و سایر ادیان» و «قواعد فقه» به
زبان فارسی است که هنوز به زیور طبع آراسته نگردیده است
و امید است که هر چه زودتر طبع و نشر شود و کام تشنگان آن
علم را سیراب سازد.

بهره دیگری که استاد در این رشته از تحصیلات خود
رسانید، تدریس درس فقه به مدت دوازده سال در دوره‌های
لیسانس و دکتری دانشکده حقوق دانشگاه و سروسامان
بخشیدن به وضع آن درس بود که به قول ایشان پیش از آن
سامان و مناسبتی نداشت.^۳

گذشته از اینها شاید محرک و مشوق استاد در بررسی
احوال امام محمد غزالی که در نهایت به تألیف «غزالی‌نامه»
انجامید نیز تیزنگریهایی بوده باشد که یک طلبه کنجکاو در
ایام تحصیل فقه و اصول بر آرای کلامی متکلمان بزرگ دارد.
ذهن کنجکاو و قواد استاد، او را در چند علم، محدود و متوقف
نساخت، چنانکه در مدرسه نیم‌آورد و در محضر مرحوم

قرآن و ادعیه مأثوره، گلستان و غزلیات حافظ به من کمک کرده
و بر من سمت استادی داشته است.» پس از آن تا حدود ده
سالگی در دو مکتبخانه واقع در محله پاتلعه - که یکی از آنها
مکتب میرزا عبدالغفار بوده است - دروسی را فرا گرفت.^۱

در دوران نوجوانی و جوانی با حضور مستمر و مفید در دو
مدرسه حقایق (در محله مشیر یخچال) و قدسیه (در محله
درب امام) خود را به نکته‌های دقیق صرف و نحو عربی و
مقدمات دانشهای ریاضی، هیأت، حساب و ترسل و سیاق
عالم و آگاه کرد.

پس از آن اقامت بیست ساله و درس و بحث طلبگی در
مدرسه نیم‌آورد و استفاده از حوزه درسی مدرسانی چون آقا
شیخ علی یزدی (م: ۱۳۵۳ ق)، آقا سیدمحمد کاظم کزونی
اصفحانی (م: ۱۳۲۶ ش)، آقا سیدمهدی درچه‌ای (م: ۱۳۶۴
ق)، آخوند ملاعبدالکریم گزی (م: ۱۳۳۹ ق)، میرزا احمد
اصفحانی (م: ۱۳۴۸ ق)، حاج میرمحمد صادق خاتون آبادی
(م: ۱۳۴۸ ق) و آیه‌الله حاج میرزا عبدالحسین خاتون آبادی
(م: ۱۳۵۰) از او فقیهی مجتهد و صاحب اجازه روایت
ساخت. از روزگار تحصیل در مدرسه نیم‌آورد که بخشی
معتابه از عمر شریف او را مصروف خود داشته بود (۱۳۲۸
تا ۱۳۴۸ هـ ق) علاوه بر ذخیره‌های علمی و حکمی
اندوخته‌های تجربی فراوان برگرفت. تأدب نفس در محضر
استادان و مدرسان، معیشت همراه با تنگدستی و ریاضت،
شوق و شغف همدردان به تحصیل علم و بسیاری نکته‌های
دیگر، اموری بود که خاطر استاد را همواره بخود مشغول
می‌داشت و گهگاه اندکی از آن بسیار را برای دوستان و
مصاحبان خود بیان می‌کرد. روزی از باب موعظه یکی از
شاگردانش، فرموده بود: «در مدرسه نیم‌آورد قوت غالب من و
دیگر طلاب نان خالی بود و گاه نان و پنیر. شکم‌ها به ندرت
غذای گرم را به خود می‌دید و جامه تن در غالب اوقات یک تا
بوده نه بیشتر که چون چرکین می‌شد به هنگام ظهر که هوا
گرم‌تر بود، درهای مدرسه را می‌بستیم و تن‌پوش را بر لب
حوض بزرگ مدرسه می‌شستم و در حرارت آفتاب نیمروز
می‌آویختیم تا خشک می‌شد و می‌پوشیدیم.»^۲



آقا شیخ محمد خراسانی «حکیم» (م: ۱۳۳۵ ق)، شرح شمسیه تا اسفار و دوره‌های فلسفه مشاء و اشراق و اشارات و شفا و شرح فصوص و شرح مفتاح الغیب قونوی و منطق شفا و تحریر اقلیدس را خواند. استادان وی در علوم عقلی گذشته از مرحوم حکیم خراسانی، آقا شیخ اسدالله حکیم قمشاهی (م: ۱۳۳۴ ق) و حاج میرزا عبدالجواد آدینه‌ای (م: ۱۳۳۹ ق) بودند. بنابر این تحقیق در فلسفه و دانش‌های عقلی، بعد دیگر شخصیت علمی استاد است، تألیف مستقلی که در این زمینه از وی بجای مانده «دوره کامل فلسفه شرق» می‌باشد و نیز «رساله‌ای در شرح احوال خواجه نصیرالدین طوسی» در حدود نهمصد صفحه دستنویس که هنوز طبع نشده است. از جمله آنچه که به طبع رسیده «تصحیح و تحشیه نصیحة الملوک غزالی»، «مقدمه اخلاق ناصری»، «منتخب اخلاق ناصری» و جلد اول «خیامی نامه» و مقدمه‌ای بر شرح ملامحمد جعفر لاهیجی بر «مشاعر» ملاصدرا را می‌توان نام برد. اگر چه مطالعات فلسفی مدتی تلاش ذهنی استاد را به خود

داشت. یعنی طب و ریاضی و نجوم و هیأت - رفت و در نزد استادان آن فنون مانند حاج میرزا سیدعلی جناب متوفی سال ۱۳۴۹ ق (ریاضی، هیأت، اسطرلاب و استخراج تقویم از روی زیج‌های قدیم)، حاج میرزا علی آقا شیرازی (طب)، میرزا ابوالقاسم ناصر حکمت احمدآبادی (طب) و علامه حاج آقا رحیم ارباب متوفی به سال ۱۳۵۵ ش (هیأت و نجوم) آموخت و در همه آن‌ها به مرتبه‌های عالی ارتقا یافت، سرآمد گردید و منشأ اثرهای نیکوگشت. علاوه بر این بزرگان که سمت استادی وی را داشتند مرحوم همایی از آخوند ملامحمد کاشانی (م: ۱۳۳۳ ق) به عنوان کسی که حل مشکلات وی را بر عهده گرفته بود، یاد کرده است. مهارت وی در این شاخه‌های گسترده دانش، بعدها ی دیگر شخصیت علمی استاد را نشان داد. از مهمترین آثاری که در این زمینه‌ها به قلم شیوای وی تألیف، تصحیح، تحشیه و تعلیق شده است: التفهیم ابوریحان بیرونی، کنوز المعزمین در علوم غریبه منسوب به ابن‌سینا، معیار العقول در فن جراثقال منسوب به



*** از نکات قابل توجه زندگانی این دانشمند شهیر میزان ارادت وی به اهل بیت پیامبر(ص) و نیز انس بسیار وی با قرآن کریم بوده است.**

ابن‌سینا، ترجمه کتاب اشارات ابوعلی و رساله‌ای در طریق محاسبات نجومی را باید نام برد.^۴
یک خصیصه بارز در زندگی علمی استاد احوال ذوقی و

مشغول داشت ولی نتوانست همه همت او را مصروف دارد؛ چراکه مرحوم همایی بدان حد از فرزاندگی بسنده نکرد بلکه به دنبال آموختن دانشهایی که از آغاز جوانی عشق آنها را در دل



خواننده می‌شود: نخست آن که مرحوم درجه‌ای با آنکه مرجع تقلید بود و در حوزه درس خارجش جمع کثیری از طلاب و فضلان شاگردی می‌کردند، فقط در هنگام کسالت و بیماری غذای پخته و گرم میل می‌کرده و غذای ایام تندرستی او منحصر به نان و پیاز یا نان و سبزی بود.

دیگر آن که استاد ارجمند ده دوازده سال از عمر خود را ملازم صحبت مرحوم درجه‌ای و ملتزم خدمت او بوده است، آیا این کار را به عبث و از روی تفنن کرده یا حکمتی در آن بوده است؟ سپس در باره همین استادش می‌فرماید: «آن بزرگ در علم و ورع و تقوی آیتی بود عظیم و به حقیقت جانشین پیغمبر اکرم و ائمه معصومین (سلام‌الله علیهم اجمعین) بود. در سادگی و صفای روح و بی‌اعتنایی به امور دنیوی گویی فرشته‌ای بود که از عرش به فرش فرود آمده و برای تربیت خلائق با ایشان همنشین شده است. مکرر دیدم که سهم امام‌های کلان برای او آوردند و دیناری نپذیرفت و با اینکه می‌دانستم که بیش از چهار پنج پول شاهی سیاه نداشت، وقتی سبب را می‌پرسیدم، می‌فرمود: من فعلاً بحمدالله مقروض نیستم و خرجی فردای خود را را هم دارم، معلوم نیست که فردا و پس فردا چه پیش بیاید. بنابراین اگر سهم امام را بپذیرم ممکن است حقوق فقرا تضییع شود. گاهی دیدم چهارصد پانصد تومان که به پول امروزی چهارصد پانصد هزار تومان بود برایش سهم امام آوردند و بیش از چند ریال که مقروض بود قبول نکرد. اگر احیاناً لقمه‌ای شبهه‌ناک خورده بود فوراً انگشت در گلو می‌کرد و همه را بر می‌آورد و این حالت را مخصوصاً خود یکبار به رأی‌العین دیدم. ماجرا از این قرار بود که یکی از بازرگانان ثروتمند، آن بزرگوار را با چند تن از علما و طلاب دعوت کرده بود. سفره‌ای گسترده بود از غذاهای متنوع با انواع تکلف و تنوع. آن مرحوم به عادت همیشگی مقدار کمی غذا تناول کرد پس از آنکه دست و دهانتا شسته شد، میزبان قباله‌ای را مشتمل بر مسأله‌ای که به فتوای سیدحرام بود، برای امضا به حضور آن مرد روحانی آورد. وی دانست که آن میهمانی مقدمه‌ای برای امضای این سند بوده و شبهه رشوه داشته است. رنگش تغییر کرد و تنش به لرزه افتاد و فرمود من به تو چه بدی کرده بودم که این زقوم

عرفانی وی بود. این احوال پایبای تحصیل در رشته‌های مختلف علوم حاصل شده و در وجود آن طالب علم متمکن گردیده بود. چه در شیوه سنتی تعلیم و تربیت که پیش از این مرسوم بود، شاگردان علاوه بر استفاده از دانش استادان خود، از خلق و خوی و آداب و اخلاق آنان در مصاحبت و معاشرت بهره می‌گرفتند و هر شاگرد به فراخور طبع و ذوقش حلقه ارادت یکی از مریبان خود را در گوش می‌کرد، به اخلاق او متخلق می‌شد و پا جای پای او می‌گذاشت. بدین گونه بود که سنتهای پسندیده از شخص به شخص و از نسل به نسل انتقال می‌یافت و باقی می‌ماند.

گاهگاه چهره‌های ممتاز دانش و ادب شاگردان خود را در ابتدای آشنایی با برخی از آزمایشهای نفسانی و اخلاقی می‌سنجیدند و اگر آنان را موفق نمی‌یافتند تعلیمشان را بر عهده نمی‌گرفتند. استاد همایی نیز در دوران تحصیل توفیق معاشرت و مصاحبت با مردان صالح و نیک‌نفس را یافت و همچنان که دانش آنان را بر چید، از نخبه احوال و رفتار آنان نیز نکته‌ها برگرفت و نصب‌العین خویش ساخت. معرفت عمیق استاد به نکته‌های باریک و حساس زندگی شخصی، عدم اعتنا به مال و منال دنیا و ظاهرهای فریبنده آن، دل سپردن به محبت حق و جلوه‌های آن و نگهداشتن جانب اقتصاد (اعتدال) در تمامی شؤون زندگی محصول تأسی به استادان و مریبانی بود که بعدها هر وقت مناسبتی پیش می‌آمد استاد از آنها یاد می‌کرد و خصلتهای ستوده‌شان را بر می‌شمرد و بر روانشان درود می‌فرستاد.^۵ گذشتن از این مقوله بی ذکر یکی از این دو مورد تقریرات استاد که دارای اهمیت تربیتی و اخلاقی عام است روا نمی‌باشد: جایی درباره ورع و تقوای استادش مرحوم آقاسید محمدباقر درجه‌ای (م. ۱۳۴۲ق) می‌فرماید: «ده دوازده سال متوالی و ملازم خدمت او بودم و اکثر اوقات چای اول شب و هنگام سحر و احیاناً پخت و پز او را که مخصوص ایام کسالت بود، من مباشرت می‌کردم. در هنگام سلامت غذایش بسیار ساده بود و نان خورش شام و ناهار او یا پیاز و سبزی بود یا دوغ و سکنجبین.»^۶

از این مطلب مختصر حداقل دو نکته مهم دستگیر



را به حلق من کردی؟ چرا این نوشته را پیش از ناهار نیاوردی تا دست به این غذا آلوده نکنم؟ پس آشفته حال برخاست و دوان دوان به مدرسه آمد و کنار باغچهٔ مدرسه مقابل حجره‌اش نشست و با انگشت به حلق فرو کردن همه را استفرغ کرد و پس از آن نفس راحتی کشید».^۷

در همین زمینه در بارهٔ استاد دیگری می‌نویسد: «دیگر از استادان بزرگوار من، مرحوم آخوند ملا عبدالکریم گزی است. وی براستی شیخ بهایی عصر خود بود و مرجعیت تامهٔ قضا و فتوی داشت و در عین اینکه سی چهل سال تمام امور قضایی و توابعش در دست او بود شبی که در گذشت، خانواده او نفت چراغ و نان شب نداشت و مرحوم فشارکی از محل وجوهات حواله داد تا برای خانوادهٔ او شام شب و لوازم معیشت تهیه کردند و من خود یکی از حاضران آن واقعه و مباشر آن خدمت بوده‌ام».^۸

استاد همایی که روحش در چنین فضاهایی شکل گرفته بود و در بعد تربیتی و تزکیهٔ نفسانی آنقدر پیش رفته بود که پس از رفتنش به تهران و سکونت وی در محلهٔ پامنار نیز، همسایگانش او را مایهٔ برکت محلهٔ خود می‌دانسته‌اند. به گفته یکی از شاگردانش: وقتی که استاد قصد عزیمت و ماندن در خانهٔ فرزندش را داشت، کاسبی از آن محل خطاب به شاگردی از استاد گفته بود «شما را بخدا، از آقای همایی خواهش کنید این محله را ترک نکنند زیرا وجود ایشان مایهٔ برکت برای اهالی اینجاست».^۹

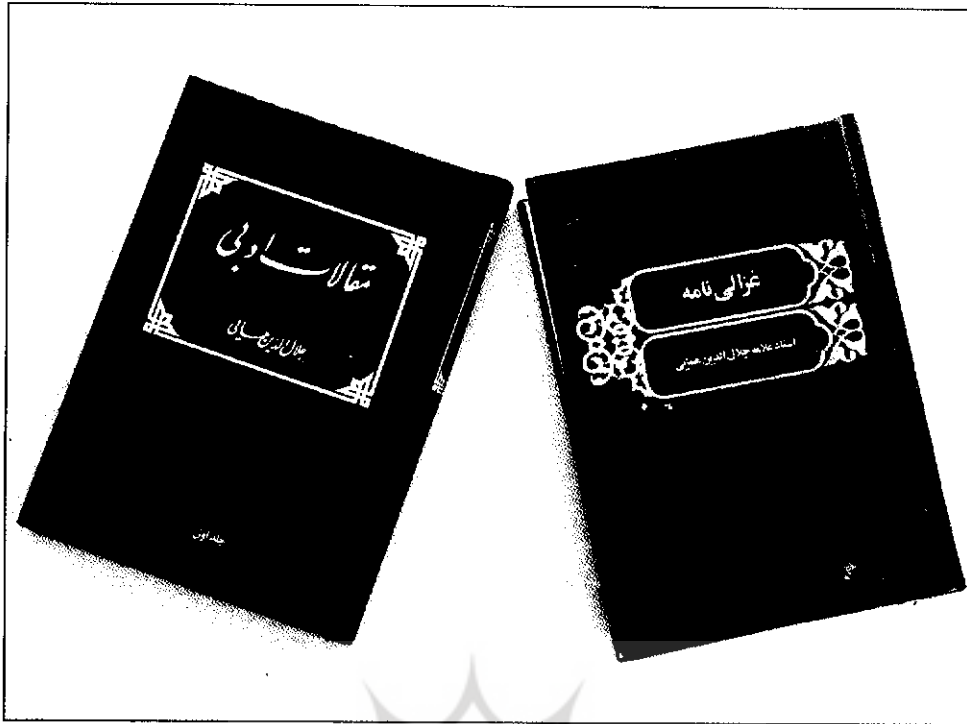
شکل گرفتن این گونه خصیلت‌های ظریف هم نتیجه مصاحبت و معاشرت با مردان شریف است و هم حاصل مطالعه و مرور مستمر در آثار شریف؛ یعنی نتیجهٔ در هم آمیختن عرفان عملی و نظری؛ به عبارت دیگر نقش اثرهای برجستهٔ عرفان اسلامی و ایرانی مانند فصوص‌الحکم و فتوحات ابن عربی، مصباح‌الهدایه عزالدین کاشانی، مثنوی شریف مولانا و دیگر آثار منظوم و منثوری را که استاد در تمامی عمر عزیزش پیش چشم داشته، در ساختن جانب عرفانی شخصیت او نباید نادیده انگاشت. انس و الفت دیرینی که استاد با این آزاداندیشان تاریخ و شرکت در مباحث

آنان داشت، او را زمرهٔ صاحب‌نظران در تصوف اسلامی و شارحان آثار عرفانی درآورد. تصحیح دقیق و انتقادی متن کتاب مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه با مقدمه‌ای متنوع و مشتمل بر یکصد و بیست صفحه در بارهٔ تصوف (۱۳۲۵ ش)، مقاله در احوال شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، تفسیر داستان قلعه ذات‌الصور یا دژ هوش‌ربا از مثنوی (۱۳۴۹ ش)، تألیف کتاب نفیس مولوی‌نامه در دو جلد (۱۳۵۶ ش) و نیز رنگ و مایهٔ عرفانی که بسیاری از سروده‌های استاد یافته است، برخی از کارهای وی در حیطهٔ عرفان نظری است.^{۱۰}

با این همه شاید جلوهٔ ادبی زندگی استاد درخشان‌تر از جلوه‌های دیگر حیات او باشد؛ چنان‌که اشاره شد پدرش «طرب» گذشته از شاعری، از خوشنویسان زمانهٔ خود بود و استاد همایی نیز خوشنویسی را به تشویق پدر از عهد خردی با تمرین در خط نسخ آغاز کرد و نزد مرحوم میرزا عبدالحسین قدسی (م: ۱۳۲۵ ش) و ملامحمدتقی کاتب به فراگیری رموز و فنون آن هنر پرداخت و تا آنجا پیش رفت که در شمار خوشنویسان نسخ و ثلث به حساب آمد و در دوران طلبگی در مدرسه نیم‌آورد- به فرمودهٔ خودش- تنها وسیله معیشت او کتاب بود که در مقابل هر هزار بیت یک تومان می‌گرفت و سالها بدین ترتیب در نهایت مناعت و با سختی بسیار گذراند تا جایی که دیگر بین او و خدای او حاجتی نماند.^{۱۱} و همان تمرین و تکرار متن‌های ادبی را که همراه با آموختن خواندن و نوشتن نزد پدر و مادر آغاز کرده بود سبب شد تا در همهٔ دوره‌های تحصیل علم انس و الفت خود را با آثار برگزیدهٔ شعر و نثر در ادب فارسی و عربی حفظ کرده و افزون ساخت تا حدی که در همهٔ آنها صاحب‌نظر شد و برخی از آنها را تدریس کرد و پاره‌ای دیگر را تصحیح و طبع نمود. گرایش عمیق طبع و ذوق او به اثرهای ادبی سبب گردید تا بیشتر تألیفها و تصنیفهایش در این زمینه صورت پذیرد.

تألیفات استاد همایی

قدیمی‌ترین تألیف استاد در این بخش دورهٔ دو جلدی تاریخ ادبیات ایران بود که به سالهای ۹-۱۳۰۸ در تیریز طبع و نشر شد و سپس مثنوی ولدنامه (۱۳۱۶ ش) و همکاری در



* یک خصیصه
 بارز در زندگی
 علمی استاد
 احوال ذوقی و
 عرفانی وی بود.
 این احوال
 پابپای تحصیل
 در رشته‌های
 مختلف علوم
 حاصل شده و
 در وجود آن
 طالب علم متمکن
 گردیده بود.

تفسیر آن نیز ید طولایی داشته است. وی در واپسین لحظات حیاتش که در بهار قرآن یعنی رمضان واقع شده بود برای آخرین بار به ختم قرآن می‌پردازد.

آنچه که در سراسر حیات پربار مرحوم همایی به چشم می‌خورد و ستودنی است، تلاش بی‌وقفه و مستمر استاد از ابتدای حیات تا انتها می‌باشد. چنانچه در مقدمه شعوبیه از قول معاصران او در دوران طلبگی آمده است: «شبهات صبح بیدار می‌ماند و چراغ حجره او آخرین چراغی بود که خاموش می‌شد» حجره‌اش در مدرسه نیم‌آورد در آخر بازار بزرگ اصفهان، در طبقه فوقانی سمت شمال شرقی مدرسه قرار دارد. خود استاد نیز در این مورد سخن‌ها داشته به طوری که گفته است، فقط شبهای عید بود که بر خود مقرر کردم تا براحتی در رختخوابی گرم استراحت کنم و مابقی شبها روی زیلو و حصیر حجره، عبا را بر سر می‌کشیدم و کمی تمدد اعصاب می‌کردم. و این داستان را در باره وضع تحصیلی آن روزگاران گفته بود که در ایام سختی و قحطی اصفهان، روزی با طلبه همدانش مباحثه می‌کرد؛ که هم مباحثه‌اش ناگهان از ضعف گرسنگی بیحال و بیحال‌تر شده و روی کتاب می‌افتد. استاد

تالیف کتابهای قرائت فارسی و دستور زبان فارسی دبیرستانها، رساله تحقیقی در دستور زبان فارسی، رساله در شرح حال شاعران اصفهان در قرن سیزده و چهارده، مقدمه مفصل و مبسوط بر کتاب حبیب‌السیر در احوال خواندمیر و تحلیل انتقادی متن کتاب، همکاری مجدد در تالیف دوره کتابهای درسی فارسی و دستور و تاریخ ادبیات ایران (۱۳۳۷ ش)، رساله در شرح احوال سروش اصفهانی (۱۳۴۰ ش) تصحیح و طبع دیوان عثمان مختاری با حواشی و تعلیقات مفصل، مختاری‌نامه در سرگذشت حکیم مختاری غزنوی، کتب صناعات ادبی در فن بدیع و انواع شعر فارسی (۱۳۴۲ ش)، طرب‌نامه در باره رباعیات حکیم عمر خیام، مقدمه دیوان طرب برگزیده دیوان سه شاعر اصفهان عنقا، سها و طرب، مقاله‌هایی در باره حافظ، عطار و سعدی، خیامی‌نامه، تفسیر مثنوی مولوی و کتاب مولوی‌نامه در دو جلد.^{۱۲}

از نکات قابل توجه زندگانی این دانشمند شهیر میزان ارادت وی به اهل بیت پیامبر(ص) و نیز انس بسیار وی با قرآن کریم بوده است، بطوری که از جهت درک جنبه‌های فصاحت و بلاغت این کتاب مبین جامعیت بی‌نظیر و در



نقل می‌کند من که علت را می‌دانستم وحشت‌زده از مدرسه بیرون شدم تا دم بازار برای او چیزی پیدا کنم. در تهوه‌خانه جنب مدرسه، سماور قهوه‌چی که تازه روشن شده بود، آب نیم‌گرمی داشت، به اندازه یک فنجان آب با یک حبه قند گرفتم و از سبزی‌فروش سرراه یک عدد کاهو خریدم و بسرعت خود را به همدرس رساندم. آب نیم‌گرم شیرین را بازحمت به دهانش ریختم تا کم‌کم با بیحالی چشمش را باز کرد و چون احساس اندک مایه قوتی نمود، اولین حرفی که زد این بود: «درس را کجا بودیم؟»

استاد همایی این داستانها را بارضای دل و خشنودی خاطر گفته است و آن عوالم را ریاضت خود در مراتب سلوک بحساب می‌آورده، نه اینکه بخواهد از بابت رنجهای دوران طلبگی بر کسی منت نهد. او در سالهای طلب علم، هر جا بوی دانش به مشامش رسیده بود با قدم شوق رفته و به حاملان آن فضایل ارادتها نموده و سعادت‌ها دیده بود.^{۱۳}

در همین باب در مقدمه شعوبیه از قول استاد آمده است: «در عمل اضطراب، مردی عجیب و غریب در اصفهان بوده که با هیچکس معاشرت نمی‌کرد، این مرد در اطاق فوقانی، مشرف به کوچه‌ای نزدیک بازار زندگی می‌نمود و برای اینکه از مراجعان و دیدن مردم حتی المقدور آسوده باشد، پله اطاق را کور کرده بود و با نردبان به بالا و پایین می‌رفت و من، دفعات اول که خواستم خدمتش را درک کنم، با چنان تندی و تشدد و تحقیری از طرف او روبرو شدم که هرکس دیگر بود، عطایش را به لقایش می‌بخشید، اما من ادب‌ها و تواضع‌ها نمودم حوصله‌ها کردم تا راهم داد و شیفته و علاقه‌مند گردیدم و جفر و اعداد و عمل اضطراب را به من آموخت.»^{۱۴}

استاد همایی در زمینه تاریخ و موارث فرهنگی و تاریخی ایران اسلامی بخصوص در باب دارالعلم اصفهان شناخت دقیق و عمیقی داشت. در تحقیقات تاریخی و باستانشناسی از مشاهده عینی قدم به قدم بهره می‌برد بطوری که آثار تاریخی و قبور و مزارات را برای تاریخ اصفهان، با تحقیق گام بگام پیموده بود. در مقدمه شعوبیه نوشته‌اند: «وقتی برای خواندن یکی از کتیبه‌های مسجد باشکوه عصر صفوی یعنی مسجد

امام، از خادم مسجد نردبان می‌خواهد و هنگامی که از پله‌های نردبان بالا می‌رود، ناگهان تعادل خود را از دست داده نقش بر زمین می‌شود و زمانی که برای مرتبه دوم قصد بالا رفتن از نردبان را می‌کند، خادم مسجد رو به او کرده می‌گوید: آقا واقعاً دیوانه‌ای.»^{۱۵} با همین تلاشهای مستمر و بی‌وقفه بود که استاد موفق شد مجموعه‌ای بزرگ را به نام تاریخ اصفهان گردآورد که علاوه بر بیان نقش اصفهان در تاریخ ایرانی و تمدن اسلامی به رجال آثار و ابنیه این شهر نیز در آن پرداخته است و مشتاقان بسیاری هنوز در انتظار طبع آن بسر می‌برند.

و سرانجام استاد جلال‌الدین همایی بعد از هشتاد و سه سال زندگی در ۲۹ تیرماه ۱۳۵۹ شمسی برابر با ششم رمضان ۱۴۰۰ هجری قمری در تهران دارفانی را وداع گفت. جسد او را به اصفهان آورده و در تخت فولاد (تکیه لسان‌الارض) دفن کردند. روانش شاد.

بی‌مناسبت نیست که آخرین سروده آن استاد فرزانه را که یادگار ماههای آخر عمر بابرکت وی و از بلیغ‌ترین و بهترین اشعار اوست، ختم سخن قرار دهیم.

پسایان شب سخن‌سرایسی

می‌گفت زسوز دل همایی

فریاد کزین رباط کهگل

جان می‌کنم و نمی‌کنم دل

مرگ آخته تیغ بر گلویم

من مست هوا و آرزویم

روزم سپری شده است و سودا

امروز دهد نوید فردا

مانده است دمی و آرزوساز

من وعده سال می‌دهم باز

آزرده تنی، نسرده جانی

در پوست کشیده استخوانی

در حنجره‌ام به تنگ انقباس

از فریبی‌ام نشان آماس

با دست توان و پای خسته

بار سفر فراق بسته



نه طاقَتِ خُفتنِ و نه خُفتنِ
 نه حال شنیدن و نه گفتن
 جز وهم محال پرورم نیست
 می‌میرم و مرگ باورم نیست
 زودا که کنم به خواب سنگین
 تن جامه ز خون سینه رنگین
 از بعد شنید و گفت بسیار
 خاموشی بایدم بناچار
 در خوابگاه عدم برندم
 لب تا ابد از سخن بیندم
 زین دود و غبار تیره خاک
 غسل و کفنم مگر کند پاک...

✽ محمد حسین ریاحی: مدرس مراکز آموزش عالی، فرهنگیان و تربیت معلم

پی‌نوشت

۱- مقالات ادبی: ۱ و ۱۰

۲- گلچرخ (ادب و هنر): ۹

۳- همایی‌نامه: ۳۱

۴- همان: ۱۹ تا ۲۵

۵- گلچرخ: ۹

۶- همایی‌نامه: ۱۹

۷- مقالات ادبی: ۱ و ۱۸

۸- همایی‌نامه: ۱۹

۹- گلچرخ: ۹

۱۰- همایی‌نامه: ۳۲ تا ۳۷

۱۱- همان: ۲۶ و ۲۷

۱۲- همان: ۳۲ تا ۳۸

۱۳- مقدمه شعوبیه: ۵۹ و ۶۰

۱۴- همان: ۶۰

۱۵- همان: ۶۱

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- گلچرخ (ویژه‌نامه ادب و هنر): از انتشارات روزنامه اطلاعات، شماره ۱۳، اسفندماه ۱۳۶۴، مقاله دکتر سید محمد توابی در باره استاد جلال‌الدین همایی
- ۲- شعوبیه: جلال‌الدین همایی، با مقدمه منوچهر قدسی، اصفهان، کتابفروشی صائب، ۱۳۶۳ ش
- ۳- مقالات ادبی: جلال‌الدین همایی، جلد اول، تهران، نشر هما، چاپ اول، ۱۳۶۹ ش
- ۴- همایی‌نامه: به اهتمام دکتر مهدی محقق، مقاله دکتر محمد خوانساری تحت عنوان زندگی‌نامه استاد جلال‌الدین همایی، انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی (شماره ۳)، تهران، زمستان ۱۳۵۵.